



## با حافظ بیشتر آشنا شویم ۸۵»

می باید قبل این مطلب را گوشزد کرده باشیم که ظاهراً در نزد صوفیه «می» و «شراب» و «باده» در عین مترادف بودن، از نظر عرفانی بیک معنی و مورد نیست و در مراحل مختلفه سلوک، هر یک اختصاص بطبقه‌ای داشته است. شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی معروف بهراقی، و متوفی بسال ۶۸۸ در اصطلاحات صوفیه خود گوید:

«شراب، غلبات عشق را گویند. با وجود اعمال که مستوجب ملامت باشد و آن اهل کمال را باشد که اخس اند در نهایت نهایت سلوک می، غلبات عشق را گویند با وجود اعمال که سلامت باشد و این اهل کمال را باشد که خواص اند در توسط سلوک باده، عشق را گویند وقتی که ضعیف باشد، و این هوام را نیز باشد، در بدایت سلوک»  
 باین ترتیب شراب که هجارت از غلبات عشق است اختصاص بطبقه‌ای دارد که در نهایت نهایت سلوک بسر می‌برند و ایشان را در اصطلاح تصوف «متهیان» گویند و می که آنهم غلبات دیگری از عشق است مضمحل طبقه میانه که در توسط سلوک هستند و ایشان را «متوسطان» گویند و باده که هجارت از عشق ضعیفی است، به هوام یا «متهیان» که در بدایت سلوک بسر می‌برد اختصاص دارد.

و از لحاظ درجات می و شراب و باده در مرتبه اول و دوم و سوم واقع شده اند چنانکه در همان اصطلاحات صوفیه هراقی شرابخانه را «عالم ملکوت» و میخانه را «عالم لاهوت» نام داده است این تقسیم بندی صرف نظر از حقیقتی که خواه داشته یا نداشته باشد، یک «بازی با لفظ» بنحویرت انگیزی است بهر حال کلمات شراب و می و باده علاوه بر اینکه بطور صریح در اشعار خواجه بسیار آمده و ذکر شواهد آن گذشت، تعبیرات و کنایات و اشارات فراوان نیز در غزلیات لسان الغیب درباره آنها می‌توان یافت، بخصوص در دو کلمه

بقیه باحافظ یوستر آشنا •

«آب» و «آتش» این تعبیرات درباره می و شراب و باده قابل ملاحظه است. از آن قبیل اند: آب (بتنهائی) آب آتشگون، آب اندیشه سوز، آب انگور رآپ عنب. آب چشمه خرابات، آب حرام، آب حیات، آب خضر، آب درمیکده، آب روشن، آب طربناک، آب می، آتش نابناک آتش می، آتش میخانه آفتاب و ام الجناث و غیره. شواهد از دیوان آب

دست از سر آبی که جهان جمله سر آبیست  
هر که این آب خورد درخت بدریا فکند  
تاخرقهها بشویم از عجب خانقاهی  
میدهند آبی که دلپهارا توانگر میکنند

۱- سبزیست درودشت بیاتانگذاریم  
۲- عرض مال از در میخانه نشاید اندوخت  
۳- ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
۴- ای گدای خانقه برچه که درد برمغان  
آب آتشگون:

در میان بختگان عشق او خالم هنوز

ساقیایک جرعه ز آن آب آتشگون که من  
آب اندیشه سوز

که گرشیر نوشد شود یثه سوز

بیاساقی آن آب اندیشه سوز  
آب انگور

رو که تو مست آب انگوری

مستی عشق نیست دو سرتو  
آب چشمه خرابات

تاخرقهها بشویم از عجب خانقاهی

ساقی بیار آبی از چشمه خرابات  
آب حرام

نان حلال شیخ ز آب حرام ما

ترسم که صرفه ای نبرد روز بازخواست  
آب حیات ازلی

منبعش خاک در خلوت درویشانست

حافظ از آب حیات ازلی میخواهی  
آب خرابات

خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت  
دل قریبا بآب خرابات بر کشیم

۱- خرقة زهد مرا آب خرابات ببرد  
۲- نذر و فتوح صومعه در وجه می کنیم  
آب درمیکده

تا زخم آب درمیکده یکبار درگر

خرم آنرو که بادیده گریبان بروم  
آب روشن

علی الصباح که میخانه را زیارت کرد

بآب روشن می عارفی طهارت کرد

آب طربناك

خیزودر گاه زرد آب طربناك انداز

آب عنب

۱- همت الی طلب جام مرصع کو مباش

۲- مستی بآب بگدو عنب وضع بنده نیست

آب می

کنون بآب می لعل خرقه می شویم

آتش تا بناك

بیا ساقی آن آتش تا بناك

آتش می

از تاب آتش می برگرد عارضش خوی

آتش میخانه

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد

آفتاب می

چو آفتاب می از مشرق بیاله بر آید

ام الخبائث

آن تلخوش که صوفی ام الخبائث خواند

بیشتر ز آنکه شود گاه سرخاك انداز

رندوا آب عنب یا قوت زمانی بود

من سالخورده پیر خرابات پرورم

نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

که زودشت می جویدش ز بر خاک

چون لعلرهای شب نیم بر برک گل پیکیده

خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

ز باغ عاوس سالی هزار لاله بر آید

اشهی لنا واحلی من قبله العذرا

بخت در باره «می» و همچنین تشریح بیت هشتم غزل خواجه به همینجا پایان می یابد

اکنون نوبت بیت هشتم غزل با بیت تخلص و پایایان فرا رسیده است

جان رفت در سرمی و حافظ به مشق سوخت

در مصراع اول کلمات «می» و «عشق» چنانکه گذشت بیان شد و در مقدمه ی رساله از

کلمه «حافظ» و معنی آن نیز بحثی به بیان آمد و باید اضافه کنیم که تقریباً در تمام غزلیات

خواجه تخلص «حافظ» آمده است با استثنای غزلی با مطلع:

صحبت و وال می چکد از ابر به منی

که تخلص آن بیت ذیل است و کلمه «حافظ» در آن نیامده:

ساقی به بی نیازی رندان که می بده

تایشنوی ز صوت معنی هوالغنی

و احتمال سقط و افتادن بیت که کلمه «حافظ» باید در آن باشد نیز نمیرود که چه در نسخ

معتبری که فعلاً در دست است (قزوینی و خلهالی) غزل مذکور به همین شکل آمده است

و این غزل

گفتند خلائق که تو می یوسف نانی  
که آخرین بیت آن چنین است

چون نیک بدیدم بعقیقه به از آنی

چون اشک بیندازیش ازدیده مردم

آنرا که دمی از نظر خویش برانی

که در جمیع نسخ چنین است با استثنای خلخالی که بجای «مردم» «حافظ» آمده در نسخ

جدید بعد از این بیت یک بیت دیگر علاوه شده که ظاهر آل العاقی است و خواسته اند که بیت

تخلصی له کلمه «حافظ» در آن داشته باشد از آن بسازند - وان بیت چنین است:

درد راه تو حافظ چو قلم کرده سربای

و در غالب نسخ چایی این بیت آمده :

از بیش مران حافظ غم دیده خود را

و در نسخه این بیت:

حافظ بجفا از تو شکایت ننماید

(رجوع شود به حافظ قزوینی غزل ۴۷۵ حاشیه ۳)

و در برخی از غزلها کلمه «حافظ» در یک یاد و گاهی سه بیت مانده به آخر آمده است

القاب و نموتی که حافظ به خود میداده دارای تنوع و ملاحظه خاصی است که کمتر از

شاهران غزلسرای بهین کار توفیق یافته اند و بسیاری از مشخصات روحی و فکری و طرز

زندگی و عشق او در این القاب نهفته شده است از آن قبیل اند:

حافظ پیدل

۱- بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم

۲- در بیابان طلب گر چه زهر رده خطر بیست

حافظ پشمینه پوش

سرمست در قبای زرافشان چو یکدری

حافظ بریشان

جمع کن با حسانی حافظ بریشان را

حافظ خلوت نشین

از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست

حافظ خام طعم

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار

حافظ خوش لهجه و خوش آواز

ز چنگ زهره شنیدم که سبب عدم میگفت

حافظ خوش گوی

آنرا که دمی از نظر خویش برانی

چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی

کز عشق رخت داد دل و دین جوانی

زان رو که بهر جور تو لطفی است نهانی

که سوخت حافظ پیدل زمکر و دلستانس

میرود حافظ پیدل بتولای تو خوش

یک بوسه نذر حافظ پشمینه پوش کن

ای شکنج کبوت مجسم بریشانی

حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی

عملت چیست که فردوس برین میخواستی

غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم

دلم ز پرده بشد حافظ خوش گوی کجاست  
تایقول و غزلش ساز نوای بکنیم  
حافظ خوش کلام

خوش چمنست عارضت خاصه که در بهار حسن  
حافظ خوش کلام شد مرع سخن سرای تو

حافظ دلگسته

همیشه وقت توای عیسی صبا خوش باه  
که جان حافظ دلگسته زنده شد به دست  
حافظ سرگشته

اگر نه دایره عشق راه برستی  
چون قطعه حافظ سرگشته در میان بودی  
حافظ شیرین سخن

۱- سرود محفلت اکنون فلک بر قس آورد  
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه است

۲- نکته دانی بدله گو چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

۳- مست بگلشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

حافظ شیراز

بشعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند  
سینه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی  
حافظ شهر

من ارچه حافظ شهرم جوی نیارزم  
مگر تو از کرم خویش یار من باشی  
حافظ شب زنده دار

ساقی چو شاه نوش کند باده صبوح  
گوجام زرب حافظ شب زنده دار بخش  
حافظ غریب

قتل عشق نوشد حافظ غریب ولی  
بغاک ما کدوی کن که خون مات حلال  
حافظ گمشده

حافظ گمشده را باغمت ای بارهزبز  
انعدادیست که در عهد قدیم افتادست  
حافظ مسکین

ای مجلسیان سوز دل حافظ مسکین  
از شمع پیرسید که درسوز و گداز است  
حافظ سحر خیز

بپردا که جرعه ای ره تو به حافظ سحر خیز  
که دهای سبک گاهی اثری دهد ما را  
حافظ شب خیز

نو که چون حافظ شبخیز غلامی داری

بس دهای سعرت جامه جان خواهد بود

حافظ درگاه نشین

خسرو حافظ درگاه نشین فاتحه خواند  
وز زبان تو تو تمنای دهائی دارد  
در مصراع دوم: «هیبی دمی کجاست که احبای ما کند» مراد خواجه از «هیبی دم» در اینجا و چند جای دیگر پیرو مرشد کامل است که دم او مردگان بظاهر زنده را حیات تازه می بخشد و مرده زنده کردن هیبی و شفا دادن بیماران و دم او بسیار مشهور است و در اشعار خواجه چندین جای بآن اشاره رفته است:

- ۱- سایه قد تو بر برقا لبسم ای هیبی دم
- ۲- بارغمی که خاطر ما خسته کرده بود
- ۳- زد دست شاهد نازک عذار هیبی دم
- ۴- با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
- کشت مارا و دم هیبی مریم با او ست
- ۵- از روان بخشی هیبی نزنم دم هر گز

ز آنکه در روح فزائی چو لب ما هر نیست

- ۶- همیشه وقت تو ای هیبی صبا خوش باد
  - ۷- انفاس هیبی از لب لعلت لطیفه ای
  - ۸- فیض روح القدس از بازمدد فرماید
- باینجا ملاحظات ما درباره یکی از غزلهای عرفانی خواجه پایان می یابد. امید است اگر زلات و خطاهائی در این راه پیش آمده و بدون شك از نظر ارباب معرفت و ادب بخصوص دوستان حافظ پوشیده نیست، بغاطر رنجی که هموار شده، بدیده اغماض نگرسته شود و باین شکل مانند یکی از عشاق اسان الفیب و بدرود کرده، یگوئیم ای حافظ و ای دوستان حافظ خدا حافظ!..

پوش (پایان) ۳۵۷۹۹ کتابت فرمینی ابوالفضل مصفی

بقیه مطبوعات و اخورده

سیر قهرائی دارد

حال اگر مقیاس تکامل مطبوعات ایران را همین مقیاس صد و پنجاه سال گذشته بگیریم هزار سال دیگر مطبوعات ایران مثل مطبوعات امروزه ژاپون خواهد بود و البته تا آنوقت مطبوعات ژاپون به همین نسبت جلورفته است در هر حال بنده برای شکستن این طلسم و اخوردگی و عقب افتادگی مطبوعات ایران چیزی بمقلم نمیرسد اگر خوانندگان پیکار مردان علاجی بنظرشان میرسد لطفاً با ذکر دلیل نشان بدهند